

ریشه‌یابی خشونت‌های درونی سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۲-۵۶) در پرتو آراء هانا آرنت

* قدرت احمدیان^۱ / محمد شمس‌الدین عبداللهی نژاد^۲ / سجاد احمدیان^۳

تاریخ پذیرش ۹۷/۲/۲۲

تاریخ دریافت ۹۷/۰۱/۲۰

چکیده

سازمان مجاهدین خلق ایران طی سال‌های ۱۳۵۲ - ۱۳۵۶ خورشیدی، درگیر خشونت‌ها و ترورهای داخلی متعددی شد که از مشهورترین آنها می‌توان به ترور مجید شریف‌واقفی و مرتضی صمدیه لباف اشاره نمود. هرچند با اتکا به اسناد تاریخی موجود، نمی‌توان ایدئولوژیک بودن همه این خشونت‌ها را تأیید کرد، اما این برخورد طیف مارکسیست سازمان با اعضای مذهبی، موضوعی قابل توجه در تاریخ جنبش‌های مسلحانه ایران معاصر به‌شمار می‌رود. این پژوهش در پی واکاوی چرایی و چگونگی این ماجرا در پرتو نظریه توتالیترسم هانا آرنت است. واژگان کلیدی: سازمان مجاهدین خلق ایران، انقلاب اسلامی ایران، توتالیترسم، هانا آرنت و محمدتقی شهرام.

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه رازی

۲. دانشجوی دکتری مسایل ایران دانشگاه تهران

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

تشکیل سازمان مجاهدین خلق ایران، نقطه عطفی در مسیر مبارزه ایرانیان با رژیم اقتدارگرای پهلوی محسوب می‌شود. با این حال این سازمان پس از مدتی اسیر پیامدهای التقاط فکری اسلام با مارکسیسم شد و بسیاری از اعضای آن در اوایل ۱۳۵۲ مارکسیست شدند. البته اعضای عادی به دستور اعضای رده بالای سازمان، این چرخش فکری را پنهان نگاه داشتند و حتی در حضور اعضای مسلمان نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند. (احمد، ۱۳۸۳: ۳۵۹) در نهایت، در پاییز ۱۳۵۴ تغییر ایدئولوژی سازمان طی بیانیه‌ای اعلام شد و بدین ترتیب اعضای مارکسیست به نوعی کلیت سازمانی را که از ابتدا توسط جوانان مذهبی تأسیس شده بود مصادره کردند. اما آنچه در این میان قابل تأمل به نظر می‌آید، قتل، آزار و طرد «بچه مذهبی»های سازمان توسط اعضای مارکسیست است. هرچند ادبیات وسیعی در داخل و خارج کشور درباره پوشش‌های درونی این سازمان وجود دارد، با این حال، این مسأله (تصفیه مذهبی‌ها) به صورت مستقل و البته با استفاده از یک چارچوب تئوریک، تا کنون مورد بررسی قرار نگرفته است. از این رو در این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش هستیم که این ترورها و خشونت‌ها، چرا و چگونه صورت گرفته‌اند. بدین منظور ابتدا به زمینه‌های تشکیل سازمان و تغییر ایدئولوژی در آن می‌پردازیم و آنگاه ترورها و خشونت‌های درونی آن را بررسی می‌کنیم. سپس در جستجوی علل این خشونت‌ها پاسخ‌های غیرموجه را نقل و نقد خواهیم کرد. در نهایت برای تبیین نظری چرایی این تصفیه‌ها، به سراغ نظریه‌ها آرنه گمپلر - که در کتاب ریشه‌های توتالیتاریسم آن را مطرح ساخته است - رفته و سه دلیل عمده برای آن خواهیم شمرد: ایدئولوژیک بودن سازمان، توتالیتاریسم تشکیلاتی - عقیدتی و خصوصیت فردی مرکزیت.



روش تحقیق در این پژوهش نیز جمع‌آوری داده‌های تاریخی به روش کتابخانه‌ای، سپس نقد و بررسی آنها و در نهایت نتیجه‌گیری تحلیلی-توصیفی بر اساس داده‌های موثق می‌باشد.

۱- زمینه‌های تشکیل سازمان و تلاش برای انجام عملیات مسلحانه

سرکوب تمام‌عیار قیام مسالمت‌آمیز ۱۵ خرداد و در پی آن تبعید امام خمینی (ره)، سرخوردگی شدیدی در میان مخالفان رژیم شاه ایجاد کرد. افزون بر آن، بازداشت و به زندان افکندن اعضای نهضت آزادی (که در قامت طرفداران سلطنت مشروطه فعالیت می‌نمودند) به کور شدن انگیزه‌ها برای مبارزه مسالمت‌آمیز انجامید (میلانی، ۱۳۸۸: ۱۵۱) در این میان، تعدادی از اعضای جوان نهضت آزادی، در غیاب پدر معنوی‌شان - مهندس بازرگان - تلاش برای خروج از بن‌بست را آغاز کردند. حاصل این تلاش تأسیس سازمان مجاهدین خلق ایران توسط محمد حنیف نژاد، سعید محسن و عبدالرضا نیک‌بین رودسری معروف به عبدی در سال ۱۳۴۴ خورشیدی بود. ۱ از آن زمان تا ۱۳۵۰، سازمان، نامی نداشت و اعضا از آن به‌عنوان «تشکیلات» یا «جمع» یاد می‌کردند (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۸۹ - ۴۸۸)

طی این سال‌ها، کار عمده مجاهدین، مطالعه متون ایدئولوژیک، کوه‌نوردی و جامعه‌گردی بود. کتاب‌هایی نظیر قرآن و نهج‌البلاغه، پرتوی از قرآن و مالکیت در اسلام از آیت‌الله طالقانی و تکامل از دکتر یدالله سبحانی، خدا در اجتماع، عشق و پرستش و کار در اسلام از مهندس مهدی بازرگان، انسان موجود ناشناخته، اصول مقدماتی فلسفه از ژرژ پللیتسر، درباره پراتیک (عمل) و درباره تضاد از مائو، مزد، بهاء،

یاسه پروبی
ریشه‌یابی
خشونت‌های درونی سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۲-۵۶) در پرتو آراء هانا آرنز



۱. بعدها پس از ابتلای عبدی به بیماری و سپس ازدواج و کناره‌گیری اش از فعالیت سیاسی، علی‌اصغر بدیع‌زادگان در ۱۳۴۸ به مرکزیت سازمان اضافه شد. برخی از اعضا و اسناد سازمان، مارکسیست شدن او را دلیل کناره‌گیری اش عنوان کرده و گزارش کرده‌اند که وی دارای گرایش‌های «قوی مذهبی» نبوده است (سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۴: ۴۵).



سود و مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی از کارل مارکس، اصلاح سبک کار حزبی و کتاب سرخ و چند کتاب دیگر از آثار مائوتسه تونگ. چه باید کرد؟، چپ‌روی و برخی دیگر از آثار لنین از جمله این منابع بوده است. (نجات حسینی، ۱۳۷۹: ۴۱۴ - ۱۵)

سازمان البته نسبت به رویکرد مسلحانه بی‌اعتنا نبود. در ۱۳۴۸ شش نفر از اعضا برای کسب آموزش نظامی از چریک‌های سازمان الفتح، به دبی می‌روند که در بازار این شهر مورد سوءظن پلیس قرار گرفته و بازداشت می‌شوند. اما به هر ترتیبی که شده خود را به اردن و لبنان می‌رسانند^۱. این افراد توانستند پس از کسب آموزش‌های لازم، مقداری اسلحه و مهمات با خود به ایران بیاورند. سازمان تا این زمان دست به عملیات مسلحانه نزده بود و اساساً بخش‌های نظامی آن مثل «گروه تدارکات»، «گروه شیمی و مواد انفجاری» و «گروه آموزش نظامی» همگی مدتی بعد و در اوایل ۱۳۵۰ تشکیل شدند (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۴۱۳ - ۴۱۲) تا اینکه در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ گروه جنگل ۲ باقیمانده از گروه جزنی، با هدف نجات سه تن از هم‌زمان‌شان، به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل حمله می‌کنند. مرکزیت و بدنه سازمان مجاهدین - که از این اقدام غافلگیر شده است - تصمیم می‌گیرد در مراسم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، طی عملیاتی، هم رسماً اعلام موجودیت نماید و هم فضای مبارزه علیه رژیم پهلوی را یکسره به جریان‌های چپ و مارکسیستی واگذار نکند. تلاش برای بدست آوردن تجهیزات و مهمات، موجب نفوذ ساواک به سازمان از طریق شاه‌مراد دلفانی^۲ شد. و به ضربه اول شهریور ۱۳۵۰ انجامید. طی این ضربه، اغلب اعضای مرکزیت (از جمله بنیان‌گذاران آن) و بیشتر اعضای عادی سازمان، به‌جز آنها که در خارج از کشور بودند، در تور امنیتی ساواک

۱. محسن نجات‌حسینی که خود جزء همان بازداشتی‌ها بوده، ماجرای هواپیماری برای نجات و جلوگیری از استردادشان به ایران را در کتاب خاطراتش شرح داده است.

۲. این گروه بعدها در پیوند با گروه احمدزاده/پویان، هسته اولیه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را تشکیل دادند.

۳. در بعضی منابع الله‌مراد دلفانی هم آمده است.

گرفتار آمدند و دستگیر شدند.

۲- سرگردانی و خودیابی

پس از این ضربه کاری به سازمان، احمد رضایی در بیرون از زندان اقدام به جمع‌آوری دوباره نیروها و بازسازی تشکیلاتی می‌کند. گریختن رضا رضایی در آذر ۱۳۵۰ و پیوستن مجدد او به سازمان هم، کمک شایانی به روند بازسازی می‌نماید. دو سال بعد یعنی در اردیبهشت ۱۳۵۲، محمدتقی شهرام به همراه یک عضو گروه مارکسیستی ستاره سرخ با نام حسین عزتی کمره‌ای و با کمک ستوان امیرحسین احمدیان چاشمی از زندان ساری می‌گریزد؛ و این آغازی می‌شود بر تغییر ایدئولوژی، تصفیه‌های درونی و پوست‌اندازی خونین سازمان. از پاییز ۱۳۵۲ تقی شهرام، کارگردان تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین، اولین سری از نشریه داخلی سازمان را با هدف ایجاد شبهه در اعتقادات مذهبی اعضای مسلمان در قالب پرسش‌هایی بی‌پاسخ، منتشر می‌کند. ۱ در نیمه پاییز ۱۳۵۳ نیز شهرام با انتشار مقاله پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم خبر از پرداختن به «معایب و مشکلات» ناشی از «زندگی طبقاتی» اعضای سازمان داد و در نهایت در مهر ۱۳۵۴ جزوه بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران در داخل و خارج از کشور منتشر می‌شود. بدین ترتیب سازمان رسماً اعلام می‌کند که اسلام را کنار گذشته و «مارکسیسم-لنینیسم» را به عنوان «علم مبارزه» و ایدئولوژی سازمان برگزیده است. نویسندگان بیانیه، آن را با این جمله به پایان می‌رسانند: «برقرار و پیروز باد مارکسیسم-لنینیسم تنها ایدئولوژی طبقه کارگر» (سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۵: ۴۲۰ و احمدی، ۱۳۸۹: ۳۱۵) در پی این چرخش ایدئولوژیک، درگیری‌های عقیدتی و خون‌باری میان اعضای مارکسیست و مذهبی سازمان درمی‌گیرد

یاست پژوهی

ریشه‌یابی خشونت‌های درونی سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۲-۵۶) در پرتو آراء هانا آرنز



۱. این مطالب، به دلیل آنکه اولین شماره آن بر روی کاغذ سبزرنگ چاپ شده بود، با نام جزوه سبز مشهور شد و انتشار آن تا تابستان ۱۳۵۳ ادامه یافت (سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۵: ۹۵).

که در نتیجه آن، گروه دوم ابتدا تصفیه و پس از بالا گرفتن اعتراضات و علنی شدن خشونت‌ها، منزوی شده و سپس دست به انشعاب می‌زنند.

۳- آغاز ترورها و خشونت‌های داخلی

شاید در وهله اول این‌طور به نظر بیاید که همه ترورها و خشونت‌های درونی سازمان پس از علنی شدن تغییر ایدئولوژی در سال ۱۳۵۴ صورت گرفته است؛ اما اسناد، مدارک و خاطرات بازماندگان نشان می‌دهد این خشونت‌ها دو سال پیش از آن تاریخ آغاز شده بود. ما در این مقاله این خشونت‌ها را در سه دسته مورد بررسی قرار داده‌ایم. (اول) فشار و سرکوب عقیدتی: مرتضی صمدیه لباف که خود از مشهورترین قربانیان خشونت درونی طی این سال‌هاست در اعترافاتش نوشته است:

«[سازمان] بدون اینکه به آنها [تازه‌واردها] بگوید ما دارای چه نوع اعتقادی هستیم و چه فلسفه‌ای مورد پذیرش ماست ابتدا آن فرد مذهبی را که نسبت به گروه دارای اعتماد بود... عضوگیری می‌کرد و سپس سعی می‌کرد انگیزه‌های مذهبی او را سست کرده و بعد با دادن کتاب‌های مارکسیستی از قبیل ماتریالیسم دیالکتیک و غیره، فردی که قبلاً کاملاً مذهبی بود به یک فرد ضد‌مذهبی و کمونیست تبدیل شود... [در مورد] افرادی که در داخل گروه بودند [هم]... اگر نمی‌پذیرفتند، به حيله متوسل می‌شدند؛ [به این ترتیب که] ابتدا سعی می‌کردند روحیه او را خرد کرده نقطه ضعف‌های او را گرفته و شدیداً بزرگ می‌کردند و بعد می‌گفتند باید از خودت انتقاد کنی. وقتی از خودش انتقاد می‌کرد می‌گفتند این ضعف‌ها ناشی از تفکر تو و پذیرش فلسفه الهی یا به قول آنها ایده‌آلیستی توست و باید خودت را اصلاح کنی و اصلاح او جز با پذیرش مارکسیسم چیز دیگری نبود... کسی حق نداشت جز کتاب مارکسیستی کتاب دیگری بخواند...» (جمعی از



۱. نظر به اهمیت موضوع، عین اظهارات لباف را با اندکی تغییر ویرایشی آورده‌ایم.

پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۲، ۱۲)

طاهره باقرزاده از اعضای مؤثر سازمان در مشهد نیز نقل می‌کند که «مسئول‌اش» بارها از او خواسته نمازش را ترک کند. به‌علاوه اینکه «عمداً» به او در موقع نماز مأموریت‌های بیهوده واگذار می‌کرده و درنهایت هم او را تهدید به مرگ کرده است: «فقط یک راه داری و آن اینکه نمازت را ترک کنی، در غیر این صورت من بنا به دستور تشکیلات تو را به‌علت تمرد محکوم به اعدام می‌کنم.» (باقرزاده، ۱۳۸۸: ۴۶ - ۴۷)

دوم) رها کردن و لو دادن عضو مسأله‌دار: اعضای مارکسیست سازمان، در مقابل انعطاف‌ناپذیری برخی از اعضای مسلمان، پس از پاک‌کردن ارتباطاتش او را بدون اسلحه، سیانور، اوراق هویتی و مکانی امن، رها می‌کردند و این یعنی «سوزاندن چریک». نمونه این روش درباره محمد غرضی در اواخر ۱۳۵۴ اجرا شد؛ هرچند که او توانست خودش را به خارج از کشور برساند. افزون بر این، به اعضای مارکسیست «خط داده شده بود» که اگر دستگیر شدند و نتوانستند مقاومت کنند اول «مذهبی‌ها» را لو دهند (کریمی، ۱۳۸۴: ۸۰) در ترفندی دیگر، عضو «مسأله‌دار» که با «دستورات» عقیدتی یا اقدامات خشن سازمان مخالف بود، پس از پاک کردن ارتباط‌هایش طی قرارهای «ناسالم» با یک تلفن (به صورت ناشناس) به ساواک لو داده می‌شد؛ از جمله کسانی که این روش در مورد آنها به اجرا گذاشته شد می‌توان به علی‌اکبر نبوی نوری، محمد باقرزاده ۱، حسین کرمانشاهی اصل ۲ و محمدحسن ابرار جهرمی اشاره کرد. (باقرزاده، ۱۳۸۸: ۷۲؛ کریمی، ۱۳۸۴: ۸۰ و جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۲، ۸۶ و ۸۹)

سوم) خشونت و ترور: اولین قربانی ترورها جواد سعیدی (پورسعید) است که در پاییز ۱۳۵۲ به‌قتل رسید. ۳ سعیدی از اعضای گروه روحانیت و بازار بود که توسط

یاست پژوهشی
ریشه‌یابی
خشونت‌های درونی سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۲-۵۶) در پرتو آراء هانا آرنز



۱. دو مرتبه در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۰.

۲. که پیشتر عضو حزب‌الله بوده و به‌شدت در برابر باند مارکسیست شده مرکزیت مقاومت می‌کرد.

۳. در همه منابع در دسترس نویسنده، ضارب سعیدی، بهرام آرام معرفی شده است؛ به جز یک اثر که مجید شریف

حنیف‌نژاد عضوگیری شده و پس از ضربه ۱۳۵۴ متواری شده بود (مهرآبادی، ۳۸۴: ۱۳۷) احمدرضا کریمی ۱- از اعضای باسابقه سازمان- نارضایتی سعیدی از فضای حاکم بر سازمان را این‌گونه روایت می‌کند که سعیدی خطاب به مسئولش- محسن فاضل - گفته است:

«کار در سازمان دست بچه‌ها افتاده؛ من دیگر نمی‌خواهم با شما باشم»

(کریمی، ۱۳۸۴: ۳۹ و جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۵۸۵)

حسین روحانی، از اعضای وقت مرکزیت سازمان معتقد است سعیدی را ترور کردند چون می‌خواست خودش را «به ساواک معرفی کند.» (روحانی، ۱۳۸۴: ۱۰۵) این ادعای روحانی از چند جهت قابل تردید است؛ چراکه اولاً هیچ منبع موثق دیگری این ادعا (قصد سعیدی برای معرفی خودش به ساواک) را نقل نکرده است. ثانیاً روحانی در آن زمان خارج از کشور بوده و لذا هر آنچه نقل می‌کند با احتمال زیاد، پس از بازگشت‌اش، از مرکزیت مارکسیست شنیده است. به‌علاوه از اسناد و مدارک به‌جای مانده از ساواک، به‌دست می‌آید که پلیس سیاسی شاه هیچ‌گونه اطلاعی از سعیدی پس از دستگیری‌اش در خرداد ۱۳۴۲ نداشته که او بخواهد خودش را تسلیم نماید. از این‌رو ترور جواد سعیدی را (که کاملاً شبیه ترور شریف‌واقفی بوده است) می‌توان در زمره ترورهای ایدئولوژیک سازمان به‌شمار آورد (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۵۹۰)

دومین قربانی ترورها علی میرزاجعفر علف است که در اواخر سال ۱۳۵۳ به قتل می‌رسد. حسین روحانی ترور او را نیز به بهانه «شک پلیسی» توجیه می‌کند (روحانی، ۱۳۸۴: ۱۰۵) محمد طاهر رحیمی، قتل او را این‌گونه روایت می‌کند؛ سازمان از تلاش همسر میرزاجعفر برای جلب و جداکردن او از مجاهدین خلق باخبر می‌شود؛ از این‌رو تلاش می‌کند ضمن پیاده‌کردن نقشه‌ای غیراخلاقی، به همسر میرزاجعفر و خانواده‌اش

یاست پژوهی

دوره پنجم، شماره دهم، تابستان ۱۳۹۷



بقبولاند که علی با منیژه اشرف‌زاده کرمانی (از اعضای سازمان که بعدها مارکسیست شد) رابطه دارد و بدین ترتیب زمینه‌های طلاق، انزوا و در نهایت ناپدید شدن‌اش فراهم می‌آید. احمد دلیل اصلی ترور میرزا جعفر را مقاومت در برابر تغییر ایدئولوژی، تصمیم به جدایی از سازمان و خروج از کشور و اطلاع از برخورد با مذهبی‌ها می‌داند (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۲، ۱۵۳-۱۵۹؛ مهرآبادی، ۱۳۸۴: ۱۴۷ و احمد ۱۳۸۷: ۳۲۱، ۳۲۰ و ۳۶۳)

قربانی بعدی محمد یقینی است. ۱. پروژه قتل او چندان پیچیده نیست: دلایل سازمان درباره ترورهای پیشین، یقینی را قانع نمی‌کند و مرکزیت هم حکم به حذف او می‌دهد (کریمی، ۱۳۸۴: ۸۰ و جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۲، ۱۶۱-۱۶۶). با این حال برخی از منابع **یاست‌پژوهی** دلایل دیگری ذکر کرده‌اند: مبارز نبودن، کوشش برای تجزیه سازمان و به‌راه انداختن یک جریان در مقابل سازمان آن‌هم در خارج از کشور و کمک او به خروج رضا رئیس طوسی. ۲. (مهرآبادی، ۱۳۸۴: ۱۳۴)

دو ترور مهم دیگر هم در سال ۱۳۵۴ رخ می‌دهد. صبح و بعدازظهر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴، وحید افراخته از سوی مرکزیت مارکسیست، مأمور حذف مجید شریف‌واقفی (که آن زمان عضو مرکزیت بوده است) و مرتضی صمدیه لباف می‌شود. ترور شریف با موفقیت همراه است. اما لباف -که «دست به اسلحه‌اش» در سازمان زبان‌زد بود- جان به در می‌برد و در بیمارستان سینا دستگیر می‌شود. جنازه شریف‌واقفی -آن‌طور که سید محسن سیدخاموشی در مرداد ۱۳۵۴ در مقابل دوربین‌های تلویزیونی در حضور خانواده شریف واقفی روایت کرده است- سوزانده، قطعه قطعه و در بیابان‌های مسگرآباد تهران دفن می‌شود. (مهرآبادی، ۱۳۸۴: ۱۲۳ - ۱۲۴) با بررسی بیشتر منابع موجود، به فهرست اعضایی که به شکل مرموز و پیچیده‌ای ناپدید شده و کشته شده‌اند، افزوده می‌شود:

ریشه‌یابی خشونت‌های درونی سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۲-۵۶) در پرتو آراء هانا آرن:



۱. در منابع مختلف تاریخ ترور وی متفاوت ذکر شده است: کریمی (۱۳۸۴): زمستان ۵۴؛ جمعی از پژوهشگران (۱۳۸۶): پاییز ۵۵؛ مهرآبادی (۱۳۸۴): تابستان ۵۵.
۲. رضا رئیس طوسی به اتفاق حمید نوحی، اعلامیه‌ای با امضای گروهی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران در شهریور ۱۳۵۴ در پاسخ به ادعاهای بیانیه اعلام مواضع در سطح خارج از کشور منتشر کرده بودند.

حسن حسنان، مرتضی هودشتیان، سرگرد علی محبی، فاطمه فرتوک‌زاده، اکرم پریداری، رفعت افراز و محبوبه افراز؛ اما به دلیل کمبود منابع موثق، از پرداختن به آنها و قرار دادن‌شان در زمره ترورهای ایدئولوژیک، صرف‌نظر می‌کنیم. (نک به جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۲، ۱۶۶ و ۱۷۳ - ۱۹۰، کریمی، ۱۳۸۴: ۶۰ - ۶۱ و مهرآبادی، ۱۳۸۴: ۱۴۶)

افشای خشونت‌های درونی سازمان (با پخش اعترافات سیدمحسن سیدخاموشی در تلویزیون)، بازگشت برخی از اعضای باسابقه از خارج از کشور و بالاگرفتن اعتراضات آنها و اعضای مذهبی، به خشونت‌ها پایان می‌دهد. مرکزیت مارکسیست سازمان نیز به جدایی مسالمت‌آمیز اعضای ناراضی تن می‌دهد؛ بدین ترتیب - به‌ویژه در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ - گروه‌هایی چون مهدویون (شاه‌کرمی‌ها)، فریاد خلق، منصورون، توحیدی صف، توحیدی بدر، موحدین، فلاح، فجر اسلام و فلق، شکل گرفتند. (مهرآبادی ۱۳۸۴: ۱۴ - ۱۵)

۴- پاسخ‌های غیرموجه

اکنون سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا سازمانی مبارز، با اعضا و بنیان‌گذارانی از خود گذشته و مذهبی، به‌جایی می‌رسد که اعضای خود را وادار می‌کند یکدیگر را «تصفیه کنند»؟ آن‌هم به شکلی بسیار خشونت‌آمیز و کم‌سابقه. ممکن است در پاسخ به این پرسش، الزامات امنیتی و تشکیلاتی متناسب با مبارزه مسلحانه، به‌عنوان دلیل بنیادین این تصفیه‌ها معرفی شود. به‌عنوان نمونه محمد بازرگانی از اعضای اصلی سازمان می‌گوید:

«شاید کسی که برای مبارزه آمده بود و می‌خواست کنار بکشد، باید کشته می‌شد. این مسأله آن موقع رواج داشت چون مسأله امنیت و اسرار مطرح بود» (گفتگو با بهمن بازرگانی؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۳۰۷)

در پاسخ باید گفت که در همان دوران، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران هم علی‌رغم اختلافات درونی، با بیش از ۳۰۰ کشته، ۴ دوره ضربه و بیش از ۵ مرحله



انشعاب (پیش و پس از انقلاب)، دوش به دوش سازمان مجاهدین عملیات می‌کرد و دست به حملات مسلحانه می‌زد (هرچند در مقیاس کوچک‌تری)؛ اما هیچ‌گاه دستخوش چنین تصفیه‌های خونینی نشد (بهروز، ۱۳۸۰: ۱۹۲ - ۸۸) افزون بر این، ممکن است مشی خشن مارکسیستی نهفته در ایدئولوژی سازمان مجاهدین، دلیل اصلی این خشونت‌ها معرفی شود. در پاسخ می‌توان دو نکته را عنوان کرد؛ اول آنکه آشکار است که در جزوات متعدد منتشرشده از سوی سازمان پیش از اعلام تغییر موضع ایدئولوژیک، رگه‌هایی از چپ‌گرایی وجود دارد؛ برای نمونه آخرین جملات جزوه *اقتصاد به زبان ساده* نوشته محمود عسگری‌زاده (عضو مسلمان مرکزیت) این‌گونه پایان *یاست‌پژوهی* می‌یابد:

«امید است در آینده نزدیک، کارگران و دهقانان کلیه کشورهای جهان بتوانند... حکومت خاص خود را که حافظ حق و عدالت باشد به وجود آورند.» (عسگری‌زاده، ۱۳۵۷)

ضمن آنکه تحلیل‌های طبقاتی، استناد به مراحل تاریخی از منظر مارکس (از کمون اولیه تا سرمایه‌داری)، تضاد و دیالکتیک نیروها و حذف عنصر ضعیف‌تر، در صفحات متعدد جزوه شناخت به چشم می‌خورد. (سازمان مجاهدین خلق، بی‌تا: ۲۸-۲۵ و ۵۵-۵۰) اما همچنان‌که مازیار بهروز عنوان می‌کند، درک عناصر مارکسیست‌شده مجاهدین از مارکسیسم، در مقایسه با چریک‌های فدایی خلق یا نظریه‌پردازان برجسته حزب توده «در بهترین حالت، کودکانه، سطحی و کم‌مایه» بوده است (بهروز، ۱۳۸۰: ۱۳۶) به‌عنوان مثال مسعود رجوی خطاب به موسوی بجنوردی از رهبران حزب *ملل اسلامی* در زندان می‌گوید:

«از نظر ما، مارکسیسم لنینیسم علم است. علم اجتماع و علم مبارزه است درست مثل قوانین فیزیک؛ ربطی به دین و اسلام ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم فیزیک اسلامی یا فیزیک سرمایه‌داری فیزیک، فیزیک است و قوانین خودش را دارد. مارکسیسم هم همین‌طور» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۴۷)



ضمن آنکه شماری از اعضا «یک شبه» مارکسیست می‌شدند و بسیاری هم حتی فرصت خواندن تمام و کمال بیانیه اعلام مواضع *ایدئولوژیک سازمان* را هم پیدا نکردند (باقرزاده، ۱۳۸۸: ۴۴) از این منظر، شاید بتوان تقلید کورکورانه و فهم ناقص مبانی نظری مارکسیسم را دلیل موجه‌تری دانست؛ بهرام آرام از اعضای مؤثر مارکسیست‌شده سازمان، در پاسخ به انتقاد روحانی از تصفیه‌های درونی، به حساس بودن خطر و ضرورت برخورد فوری و سریع با این مسأله سخن اشاره کرده و پس از استناد به نحوه برخوردهای استالین با «منحرفین» حزب کمونیست شوروی فریاد می‌زند: زنده باد استالین! (روحانی، ۱۳۸۴: ۱۰۴) دوم آنکه این ترورها و خشونت‌ها - چنان‌که پیشتر گفته شد- دو سال قبل از انتشار بیانیه اعلام مواضع یعنی از سال ۱۳۵۲ و در زمان حاکمیت مرکزیت مسلمان شروع شده بود. ضمن آنکه نمونه‌هایی این نوع برخوردهای حذفی با مخالفان عقیدتی و تشکیلاتی را می‌توان پس از انقلاب و در دوران برپایی *شورای ملی مقاومت* و همچنین طی اقامت سازمان در عراق، مشاهده نمود. جالب آنجاست که این برخوردها، هم در مقابله با نیروهای «حزب‌اللهی» و هم در قبال اعضای «مسأله‌دار» صورت گرفته است. خودکشی، جدایی و یا افشاکاری افرادی چون علی زرکش، حسین محرابی، سعید شاهسوندی، هادی شمس حائری، مجتبی میرمیران و... خروج ابوالحسن بنی‌صدر از شورا در ۲۰ اسفند ۶۲، خروج حسن ماسالی نماینده جنبش دمکراتیک-انقلابی زحمتکشان (گیلان و مازندران) در خرداد ۶۲، خروج حزب دمکرات کردستان ایران و حزب کار ایران در اردیبهشت ۶۴، خروج *شورای متحد چپ برای دمکراسی و استقلال* به نمایندگی مهدی خاناباا تهرانی در فروردین ۶۱، در اعتراض به روابط «غیردمکراتیک و هژمونیستی» حاکم بر شورا (راستگو، ۱۳۸۴: ۱۳۴ - ۲۲۱) و برقراری زندان‌ها و بازداشتگاه‌های متعدد در عراق ۱، گویای ادامه این روند در این سازمان است.

۱. زندان میهمانسرا، زندان Debes، زندان H، زندان پذیرش، زندان دانشکده و زندان ۴۰۰ (راستگو، ۱۳۸۴: ۳۷۱ تا ۳۷۹).

۵- ریشه‌یابی خشونت‌ها

هانا آرت، در کتاب *توتالیتاریسم* به بررسی ریشه‌های فلسفی و اجتماعی تمامیت‌خواهی در نازیسم و استالینیسیم می‌پردازد. او صفت توتالیترا را به رژیم‌های اطلاق می‌کند که به دنبال نظارت تمام‌عیار بر کلیه امور اجتماعی، اقتصادی و انحصار قدرت سیاسی از طریق سرکوب هرگونه مخالفت باشد. آرت در بخش پایانی کتاب با عنوان «ایدئولوژی و وحشت»^۱، ساز و کار تثبیت و مقبولیت حکومت‌های توتالیتاریستی را در چارچوب «جامعه توده‌ای» و با استفاده از مفهوم ایدئولوژی (و متعاقب آن ارعاب و انزوا-ذره‌ای شدن) تشریح می‌کند. ما در این بخش، ضمن آنکه به تفاوت‌های ماهوی ^{یاست‌پروبی} رژیم‌های سیاسی با گروه‌های مبارز چریکی توجه داریم، خشونت‌های درونی سازمان مجاهدین خلق ایران در پرتو آراء هانا آرت تحلیل می‌کنیم.

اول) ایدئولوژیک بودن: ایدئولوژی سیاسی، در قامت «بزرگ‌ترین نیروی محرک توده‌ها، با هدف تأثیرگذاری سیاسی»، به شکل همه‌جانبه‌ای، تعهد و اطاعت را در میان پیروان خود نهادینه می‌کند، پیچیدگی‌های واقعیت را نادیده می‌گیرد، سعی در ساده‌نمایی راه‌حل مشکلات دارد، مدعی است به حقیقت رسیده و در نتیجه تنها خود را برحق می‌داند (علیخانی و همکاران، ۱۳۸۴: ۱۰ - ۱۱) آن‌طور که آرت بیان می‌کند، هرچند یک ایدئولوژی سیاسی از یک ایده ساده (یا ساده شده) آغاز می‌شود، اما به تدریج دامنه ادعاها و دستوراتی که از آن استنتاج می‌نماید، گسترده شده و در قامت یک مذهبِ نوساخته، مجموعه‌ای از گزاره‌های مطلق و غیر قابل‌تغییر را به پیروانش ارائه می‌دهد. ایدئولوژی‌ها به زودی مدعی می‌شوند که «رازهای فراگرد کلی تاریخ را می‌دانند» و از «رازهای گذشته، پیچیدگی‌های کنونی و عدم قطعیت‌های آینده» باخبراند (آرت، ۱۳۶۳:



۳۲۳) در سازمان مجاهدین خلق نیز، مرکزیت آن، خود را برحق می‌دانست و هیچ‌گونه

مخالفت عمده‌ای را بر نمی‌تابید؛ چراکه مواضع ایدئولوژیکِ جدید را نتیجهٔ تکامل منطقی ایدئولوژی گذشتهٔ سازمان تلقی کرده و خود را وارث همهٔ آنچه به سازمان مجاهدین خلق ایران تعلق داشت، می‌دانست. در نتیجه هیچ حقی برای کسانی که همچنان بر مواضع گذشتهٔ سازمان استوار بودند، قائل نبود. نگاهی به ادبیات بیانیهٔ اعلام مواضع نشان‌دهندهٔ عمق خودبنیادیِ حاکم بر سازمان طی دوران تغییر ایدئولوژی است:

«... سخت‌سران، اصلاح‌ناپذیران و کج‌اندیشانی که بر مواضع نادرست و انحرافی خود اصرار می‌ورزیدند... غیرصادق‌ترین، تغییرناپذیرترین و منفعت‌طلب‌ترین... مشغول به توطئه چینی... خائن شمارهٔ یک [شریف‌واقفی]... چون ماری افسرده از زخم‌های شمشیر تیز مبارزهٔ ایدئولوژیک، نیش‌های مسموم و زهرآگین خود را... خائن شمارهٔ دو [لباف]... خائن شمارهٔ سه [شاهسوندی]... تصفیه و احیای ایدئولوژیک سازمان.» (سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۵: ۶۴)

کار به جایی می‌رسد که نویسندهٔ بیانیه -که ظاهراً تقی شهرام است- در پاورقی، ماجرای کشته‌شدن یک مأمور ژاندارمری را که در مسجد هاشمی به صمدیه لباف مشکوک شده و طی درگیری کشته شده بود، لو می‌دهد تا جرم لباف که در آن زمان در اختیار ساواک بود و تا آن موقع مقاومت کرده بود، سنگین شود (همان: ۵۶). مرکزیت سازمان، حسین روحانی را به ایران می‌کشاند تا در صورت لزوم مشابه شریف‌واقفی با وی برخورد شود. اما او در آن زمان مارکسیست شده بود؛ هرچند انتقاداتی هم داشت. اما همین مسأله کافی بود تا به کارگری فرستاده شود (روحانی، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

دوم) توتالیتاریسم تشکیلاتی و عقیدتی (ذره‌ای شدن اعضا): آرنت در توصیفی گویا از یک نهاد توتالیترا می‌گوید:

«سازمان توتالیترا مبتنی بر اصولی کاملاً متفاوت است: اصل رهبری، ایدئولوژی و ترور... فقط ترور می‌تواند اختیار و قدرت کافی به رهبران بدهد تا اهدافشان را محقق کند.»



او برای تبیین اینکه این «روایت توتالیتری از واقعیت» چگونه و در چه بستری عمل می‌کند، توجه ما را به «توده‌ای از جمعیت بی‌ساختار و متمیزه» جلب می‌کند؛ توده‌ای که «انزوا و انفراد و فقدان روابط اجتماعی» ویژگی اصلی آن است (لسناف، ۱۳۸۹: ۱۱۶ - ۱۱۹) سازمان مجاهدین از همان ابتدا، اعضایش را چشم و گوش بسته و مطیع تربیت می‌کرد. اعضا تمام زندگی و وجودشان را در گرو همکاری و اطاعت از دستورات مسئولان رده‌بالا می‌دیدند. بدین منظور با خانواده، دوستان و در نهایت جامعه، قطع ارتباط می‌کردند؛ جامعه‌ای می‌شد که سودای تغییر و بهروزی آن را در سر داشتند (نجات سینی، ۱۳۷۹: ۵۰) ترس از اخراج از سازمان - که معادل از دست دادن هویت بود -

یاست پژوهی

ریشه‌یابی
خسوف‌های درونی
سازمان مجاهدین
خلق ایران (۵۶-۱۳۵۲) در پرتو آراء هانا آرنز

و دچار شدن به سرنوشت شوم معترضان، احتمال هرگونه انشعاب جدی و مؤثر، یا شورشی مسالمت‌آمیز علیه مرکزیت خودکامه را تقریباً به صفر رسانده بود. این ترس، از انزوای اعضا ناشی می‌شد. آرنز به‌خوبی این روند را شرح می‌دهد: «ارعاب تنها می‌تواند بر انسان‌هایی فرمانروایی مطلق پیدا کند که از یکدیگر و علیه همدیگر منزوی گشته باشند... انزوا را باید آغاز ارعاب دانست... نشانه انزوا ناتوانی است... انسان‌های منزوی بنا به این تعریف» قدرتی ندارند. او در جای دیگری می‌نویسد:

«توتالیتاریسم با رشته آهنین ارعاب، تکثر انسان‌ها را نابود می‌سازد و انسان واحدی که از این رهگذر پدید می‌آید، چنان وفادارانه عمل می‌کند که تو گویی خود بخشی از سیر تاریخ یا طبیعت است» (آرنز، ۳۶۳: ۳۳۱ و ۳۱۹).

بدین ترتیب منزوی ساختن اعضا - از جامعه و دیگر اعضا - زمینه را برای پیشبرد بی‌دردسر اراده مسئولان رده بالای سازمان فراهم کرده بود. در یک نمونه مهم، پیش از وارد آمدن ضربه اول شهریور ۱۳۵۰، اعضای سازمان در پاسخ به یک نظرسنجی داخلی که «فکر می‌کنید سازمان چند عضو دارد؟» پاسخ‌های جالبی می‌دهند:

«یک نفر گفته بود ۵ میلیون نفر کمترین میزانی که گفته بودند ۵۰ هزار نفر بود؛ درحالی‌که سازمان آن زمان [تنها] ۱۵۰ نفر عضو داشت!» (جمعی از

ژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۴۲۵)



هرچند بخشی از این ذره‌ای شدن و منزوی ساختن اعضا لازمه کار تشکیلاتی مخفیانه است، اما این امر پیامدهای قابل پیش‌بینی دیگری نیز به دنبال دارد. از جمله اینکه کمتر عضو مؤثری حاضر به ایستادگی در مقابل نقشه‌های مرکزیت می‌شود. از جمله روش‌های مؤثر برای حمله به فردیت تازه‌واردها و آماده‌کردن آنها برای قبول دستورات تشکیلاتی و اعتقادی، «انتقاد از خود» بوده است؛ انتقاد از تلف کردن وقت، خوردن یک غذای غیرضروری، هوس نوشیدن یک چای معطر، وسوسه داشتن یک کالای تجملی، احساس مالکیت بر چیزی، افکار جنسی، راحت‌طلبی و خواب زیاد و... (نجات حسینی، ۱۳۷۹: ۵۶) هرچند برخی از این پرهیزکاری‌های فردی و رعایت اصول آهنین تشکیلاتی، از مقتضیات مبارزه مسلحانه و مخفیانه علیه رژیم پهلوی به حساب می‌آید، اما خاطرات منتشرشده اعضای سازمان نشان می‌دهد که این اوامر و اصول، در بسیاری از اوقات، تنها در قبال رده‌های پایینی به اجرا در می‌آمده است. سازمان سه اصل تشکیلاتی مهم داشت: (۱) سانترالیسم دمکراتیک (۲) انتقاد و انتقاد از خود و (۳) رهبری جمعی و مسئولیت فردی. بهمن بازرگانی در مورد اولین اصل می‌گوید: «ما در عمل، سانترالیسم دمکراتیک نداشتیم. همیشه نظرات از بالا به پایین می‌رفت و از پایین فقط اطلاعات جمع می‌شد» [با تلخیص]. عبدالله محسن درباره اجرای اصل دوم می‌گوید: «انتقاد ما در چه حد بود؟ مسئول ما باید می‌آمد ولی نمی‌آمد، ما انتقاد می‌کردیم که چرا نیامد! دیر می‌آمد، انتقاد می‌کردیم که چرا دیر رسیده است!». در مورد اصل سوم هم از ابتدای تشکیل سازمان، سایه محمد حنیف‌نژاد بر مرکزیت سنگینی داشته و پس از او هم تقی شهرام، با کمک یاران وفادارش، یگانه‌سازی می‌کرد. (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۳۸۰) حسین روحانی دیگر عضو مؤثر آن سال‌های سازمان می‌نویسد:

«اصولاً صحبتی از مرکزیت دمکراتیک و مشارکت اعضا در تصمیمات... وجود نداشت... روابط عموماً از بالا به پایین و به اصطلاح یک جانبه بود و



حتی در مرکزیت نیز تقی شهرام، نقش اصلی را ایفا میکرد... هیچ‌گاه امکان شکل‌گیری مواضع مخالف و بحث درباره آنها در درون تشکیلات وجود نداشت.» (روحانی، ۱۳۸۴: ۱۵۹)

توتالیتاریسم عقیدتی در سازمان هم به شکل گسترده‌ای وجود داشته است. طاهره باقرزاده می‌گوید یک‌بار «مسئول‌اش» از او پرسیده «از چه کسی تقلید می‌کنی؟ گفتم از آقای شریعتمداری. گفت [از حالا به بعد] از من تقلید کن.» (باقرزاده ۱۳۸۸: ۲۶)

روابط درونی سازمان، اجازه هیچ‌گونه ابراز نظر مخالف در مورد تحلیل‌های مرکزیت را به اعضا نمی‌داد. افراد مجبور بودند مثل یک سرباز، همه دستورات را بدون چون‌وچرا انجام دهند و مواضع سازمان را حتی اگر نفهمیده باشند به زور «قورت» دهند. اگر تحلیلی و عملی هم اشتباه بود، هیچ مسئولی مؤاخذه نمی‌شد. چراکه همیشه مطرح می‌شد

«رهبری معصوم است و اشتباه نمی‌کند» (راستگو، ۱۳۸۴: ۱۱ - ۱۲)

نتیجه آنکه در چنین سازمانی، هر کسی که کمتر اعتراض می‌کرد و به تعبیری زودتر در سازمان «حل» می‌شد، سریع‌تر «رده» می‌گرفت و پست‌های بالاتری به دست می‌آورد: از جمله وحید افراخته، محسن خاموشی، حسین سیاه‌کلاه و ... (باقرزاده، ۱۳۸۸: ۱۸۱)

سوم) خصوصیات فردی مرکزیت: علاوه بر مناسبات ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان مجاهدین، ویژگی‌های فردی و اخلاقی مرکزیت سازمان که پروژه اعمال خشونت‌ها و تغییر ایدئولوژی در سازمان را پیش برد، نیز می‌تواند از عوامل تأثیرگذار به حساب آید. برای نمونه، وحید افراخته درباره خصوصیات فردی شهرام می‌گوید: «فردی است مغرور و جاه‌طلب، به‌سختی به عیوب افراد حمله می‌کند و عیوب خود را پنهان می‌سازد» و یا عبدالله زرین‌کفش اظهار می‌دارد:

«تقی غرور خاصی داشت و به چیزی کمتر از رهبری قانع نبود» (جمعی از



پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۵۴ - ۵۵)

صمدیه لباف نیز در اعترافات‌اش، پس از تبیین چگونگی تغییر ایدئولوژی سازمان، دلیل اصلی مرکزیت مارکسیست‌شده را در اعمال خشونت علیه مخالفان این‌گونه خلاصه می‌کند:

«چون رهبران گروه موقعیت خود را در خطر می‌دیدند» (پیشین: ج ۲، ۱۲)

تصادف شهرام با اتومبیل و فشار و توصیه نزدیکان‌اش به کناره‌گیری موقت، این امکان را فراهم می‌آورد که برخی از اعضا دست به کار شوند و تصمیم به «دور زدن» شهرام در مرکزیت بگیرند. اما او پس از گذراندن دوران نقاهت، با زیرکی خاصی متوجه این نقشه شده و از توطئه‌گران می‌خواهد در جلسه‌ای برای حل اختلافات شرکت کنند. آنها هم

«از آنجا که به روحیه تقی شهرام و اتوریتة او آشنایی داشتند و می‌دانستند روبرو شدن با او کار آسانی نیست و چه بسا... خطرات جانی هم برای آنها داشته باشد، در این جلسه شرکت نمی‌کنند و با برجا گذاشتن یک نامه کوتاه حاکی از اختلاف نظر با تقی شهرام و ترس از ترور شدن خود... پا به فرار گذاشتند» (روحانی، ۱۳۸۴: ۱۶۱)

از این جهت چندان دور از انتظار نیست سازمانی که در رأس مرکزیت خود، از «محمد نوحه»^۱ در ۱۳۴۴ به «تقی قمیز»^۲ در ۱۳۵۲ می‌رسد، رویه‌های پسندیده اخلاقی کنار گذاشته شده و مخالفان، به جرم مخالفت یا حتی به اتهام تلاش برای انشعاب و جدایی، به قتل برسند. چراکه رهبری خودبنیاد سازمان، هرگونه زمزمه مخالفتی را، به مثابه حمله‌ای زیرکانه به جایگاه خود تلقی می‌کند.

یاست پژوهی

دوره پنجم، شماره دهم، تابستان ۱۳۹۷



۵۶

۱. لقبی که یاران محمد حنیف‌نژاد به دلیل زمزمه نوحه‌های عاشورایی و انقلابی در زیر لب و شرکت فعال در جلسات مذهبی به او داده بودند (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۶: ج ۱، ۲۷۶).

۲. لقبی که برخی از اعضای سازمان به دلیل خودبزرگ‌بینی و خودمحوری‌های تقی شهرام به او داده بودند (پیشین، ۱۳۸۶: ج ۱، ۵۵۳).

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این پژوهش این است که ترورها و خشونت‌های داخلی سازمان مجاهدین خلق ایران سال‌های ۱۳۵۲ - ۱۳۵۶ خورشیدی، چرا و چگونه صورت گرفته‌اند. به دنبال یافتن پاسخ این پرسش، ابتدا به شکل‌گیری سازمان و ماجرای تغییر ایدئولوژی در آن پرداخته و سپس نظری به خشونت‌ها و ترورهای انجام‌شده در تاریخ مورد نظر انداختیم. آنگاه تلاش نمودیم در پرتو آراء هانا آرننت به چرایی این مسأله پی ببریم. در نهایت دریافتیم که رخداد‌های خشونت‌بار داخلی سازمان مجاهدین در دوره مذکور، تا اندازه قابل توجهی در چارچوبی جای می‌گیرد که آرننت از یک تشکیلات **یاست‌پروبی** ایدئولوژیک، توتالیتار و با اعضای منزوی و ذره‌ای‌شده ترسیم می‌کند. به عبارت دیگر، تلقی ایدئولوژیک از محیط، وقایع و پدیده‌های اطراف، ساختار تشکیلاتی توتالیتار، انزوای فردی اعضا و خودخواهی مرکزیت، به همراه وضعیت ویژه مبارزه تشکیلاتی مسلحانه، همه و همه در کنار یکدیگر قرار گرفتند تا سازمانی که توسط جوانانی پرشور و مذهبی برای سرنگونی بنای استبدادی پهلوی دوم شکل گرفته بود، به تدریج در دام استبداد داخلی و تصفیه‌های درونی بیفتد. و بدین‌سان با وجود انشعاب اعضای مارکسیست و شکل‌گیری سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، به دلیل رسوب رویه‌های تمامیت‌خواهانه نظری و عملی در ذهن اعضا و مرکزیت به‌ظاهر مارکسیست‌نشده، در سال‌های پس از انقلاب اسلامی نیز شاهد رفتارهای خشونت‌آمیز و برخوردهای حذفی از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران باشیم.



منابع

۱. آرنه، هانا (۱۳۶۳). *توتالیتاریسم*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: جاویدان.
۲. احمد، احمد (۱۳۸۷). *خاطرات احمد احمد (ویرایسته‌ی محسن کاظمی)*. چاپ نهم. تهران: انتشارات سوره مهر.
۳. احمدی حاجیکلاهی، احمد (۱۳۸۹). *جریان‌شناسی چپ در ایران*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. احمدی روحانی، حسین (۱۳۸۴). *سازمان مجاهدین خلق*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵. باقرزاده، طاهره (۱۳۸۸). *قدرت و دیگر هیچ؛ بیست سال با سازمان مجاهدین خلق ایران*. تهران: اطلاعات.
۶. بهروز، مازیار (۱۳۸۰). *ناکامی چپ در ایران*. ترجمه مهدی پرتوی. تهران: ققنوس.
۷. جمعی از پژوهشگران (۱۳۸۶). *سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۳ جلد)*. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۸. راستگو، علی‌اکبر (۱۳۸۴). *مجاهدین خلق در آیینۀ تاریخ*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۹. سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۵۵). *بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران*. چاپ سوم (انتشار اینترنتی، خرداد ۱۳۸۴). انتشارات اندیشه و پیکار.
۱۰. سازمان مجاهدین خلق ایران (بی‌تا). *شناخت*.
۱۱. عسگری‌زاده، محمود (۱۳۵۷). *اقتصاد به زبان ساده*. چاپ دوم، تهران: سازمان مجاهدین خلق ایران.
۱۲. علیخانی، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۸۴). ج ۱. *اندیشه سیاسی در جهان اسلام*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی.
۱۳. کریمی، احمدرضا (۱۳۸۴). *شرح تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۴. لسناف، مایکل (۱۳۸۹). *فلسوفان سیاسی قرن بیستم*. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: نشر ماهی.
۱۵. موسوی بجنوردی (۱۳۸۱). *مسی به رنگ شفق تهران*: نشر نی.
۱۶. مهرآبادی، مظفر (۱۳۸۴). *بررسی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۴*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۷. میلانی، محسن (۱۳۸۸). *شکل‌گیری انقلاب اسلامی*. تهران: گام نو.
۱۸. نجات حسینی، محسن (۱۳۷۹). *بر فراز خلیج*. تهران: نشر نی.



